

# مفهوم اصل امتناع تناقض

آری در این دو قضیه هنگامی تناقض بمعنای واقعی کلمه محقق می‌شد که ما در همان حال که سه ضلعی را برای مثلث اثبات می‌کنیم، نفی نیز بنمائیم و زوجیت را برای عدد ۱۰۵، هم اثبات کرده و هم نفی کنیم و اینطور بگوئیم: مثلث سه ضلع دارد. مثلث سه ضلع ندارد. عدد ۱۰ زوج است. عدد ۱۰ زوج نیست. بنابراین منطق «متافیزیک» بطور صریح مقرر میدارد که زمانی میان نفی و اثبات تناقض محقق میگردد که در موضوع و شرایط زمانی و مکانی بایکدیگر متحد باشند.

پس اگر گفتیم: انسان بهنگام بلوغ و جوانی سریع‌التاثر است. انسان در دوران پیری و پختگی سریع‌التاثر نیست. در میان این نفی و اثبات هم تناقضی وجود ندارد زیرا هر چند که در موضوع متحد هستند و موضوع هر دو انسان است، ولی هر يك از اثبات

سخن درباره شرایط امتناع تناقض بود... اگر بگوئیم: مثلث سه ضلع دارد و در مقابل آن بگوئیم مربع سه ضلع ندارد، هر چند که قضیه اولی مثبت است و قضیه دومی منفی، اما میان این اثبات و نفی هیچگونه تناقضی وجود ندارد.

یا اگر گفتیم عدد ۱۰ زوج است. عدد ۹ زوج نیست، در اینجا نیز هر چند که اثبات و نفی در برابر یکدیگر قرار گرفته اند اما بایکدیگر متناقض نیستند. زیرا در موضوع با هم تفاوت دارند یعنی ما، سه ضلعی را برای مثلث اثبات کرده و از مربع نفی نموده‌ایم و بدیهی است که مثلث موضوعی است و مربع موضوعی دیگر و همچنین در قضیه دوم ما زوجیت را برای عدد ۱۰۵ اثبات کرده و از عدد ۹۵۵ نفی نموده‌ایم و پرواضح است که عدد ۱۰ موضوعی جدا و متمایز از عدد ۹۵۵ میباشد.

که هست و واقعیت دارد نفهمیده‌اند و یا اگر نخواسته باشیم به فهم و شعورها هم و محقق مآبانه آنها جسارتی کنیم، ناچار باید اعتراف کرد که ایشان در بررسی و تعریف اصل مزبور عمداً گرفتار اشتباه شده‌اند و برای پیشبرد مکتب مادی خویش و پاره‌ای از اغراض سیاسی (که در بحثهای آینده در صورت لزوم به آنها اشاره خواهد رفت) اجتماع نقیضین را جایز شمرده و بدنبال آن اصل «عینیت و هویت» *identite* را که یکی از بنیادها و شالوده‌های نخستین تفکر انسانی است شدیداً مورد انکار قرار داده‌اند؟

آنچه که ما را در مسیر اشتباه عمده‌ی بیمار کسیتها یاری و مدد میدهد، اینست که حتی یک محصل دیرستانی میتواند درک کند که با انکار اصل امتناع تناقض اساس همه علوم و ازگون خواهد شد و با اصطلاح آجر روی آجر قرار نخواهد گرفت! او میفهمد که وقتی دیر در کلاس درس زحمت میکشد و برهانی را برای اثبات مثلاً یک مسئله ریاضی اقامه میکند و نتیجه‌ای را میگیرد میخواهد به شاگرد خود بفهماند که ذهن و فکرش باید به این نتیجه خاص گرایش پیدا کند و از نقیض و ضد آن صرف نظر نماید، چون ممکن نیست که هم این نتیجه را پذیرفت و هم ضد آنرا! و بالاخره محصل مفروض با اینکه هنوز نسبت به مسائل علمی و فلسفی مبتدی است و در مرتبه بسیار نازلی قرار دارد به راحتی میتواند بفهمد و درک کند که در زمینه انکار اصل «عدم تناقض» هیچ فضاوت و حکمی نسبت به هیچ قضیه و برهانی استقرار پیدا نخواهد کرد و اگر مسئله اساسی و کلی «هویت و عینیت» را مورد انکار و یا تردید قرار دهیم برداشت و تصویری نسبت به هیچ موضوعی

و نفی در دو قضیه مزبور مربوط و مخصوص به زمانی است، و یکی از شرایط بنیادی تحقق تناقض وحدت در زمان میباشد.

و همچنین اگر گفتیم: «حسن» بالفعل دکترینست— «حسن» بالقوه دکتراست— در میان این دو قضیه نیز تناقضی وجود ندارد، زیرا اگرچه در موضوع و زمان با هم متحد هستند، اما در قوه و فعل با هم اتحاد ندارند و لذا از شرایط اصلی وجود تناقض اتحاد در قوه و فعل است یعنی اگر ما وصف دکتری را برای حسن بالفعل هم اثبات میکردیم و هم نفی می‌گفتیم حسن فعلاً هم دکتر است و هم دکترینست این تناقض بود، ولی در دو قضیه بالا فعلیت وصف دکتری از حسن نفی شده و بالقوه برای او اثبات گردیده است بدین معنا که وی هر چند فعلاً دکترینست اما استعداد قوه و لیاقت آنرا دارد که در آینده دکتر شود. پس تناقضی میان نفی بالفعل و اثبات بالقوه نیست...

خلاصه اینکه: هنگامی میان دو قضیه تناقض محقق میگردد که قضیه دوم، قضیه اول را رفع کند زیرا نقیض هر چیزی رفع آن چیز است.

\* \* \*

حال که معلوم شد مفهوم و محتوای «اصل امتناع تناقض» از نظر و دیدگاه منطق کلی چیست، و نیز روشن گردید که بدون اقرار و اعتراف به مبده اساسی و کلی «عدم تناقض» هیچ علمی استقرار نمی‌یابد و هیچ اندیشه‌ای پانمی‌گیرد، باید باین نکته بنیادی (هر چند که ممکن است برای برخی از مذاقها تلخ و غیر قابل هضم باشد!) بدستی توجه کنیم که: ما کسیتها یا مبده «امتناع تناقض» را آنطور

نخواهیم داشت، چون در اینصورت در اندیشه و ذهن ما تصور هر چیزی مساویست با تصور همه چیز!!!

حال در زمینه و موقعیتی که يك محصل دبیرستانی با فکر سالم و بی پیرایه خود اینچنین به آسانی به پوچی و بی اعتباری انکار مبده امتناع تناقض پی میرد، چگونه ممکن است تصور کرد افرادی مانند مارکس انگلس ولین و سایر اندیشمندان کمونیست به لوازم باطل چنین انکاری پی نبرند؟!

اینجا است که بطور صریح میگوئیم بسیار بعید بنظر میرسد که دیالک تیسینهای مارکسیست اصل «عدم تناقض» را نفهمیده باشند، بلکه بر- اساس دلائل و قرائنی آنها بطور عمد این اصل بدیهی مورد اعتماد و اعتبار منطق قدیم را مورد انکار شدید قرار داده و با جمع آوری چند مثال ناقص و گاهی خنده آور که بهیچوجه اثبات کننده مدعای آنها نیست، در دنیا با بوق و کرنا سروصدا ایجاد کرده و چنین وانمود نمودند که گویا با اکتشافات جدید علمی، منطق کلی اعتبار خود را از دست داده است؟! اینک جای این سؤال باقی است که چرا؟ و بچه علت؟ و انگیزه آنها بر چنین اشتباه عمدی ادريك مسئله علمی و فلسفی چیست؟

پاسخ این پرسش اینست که «ماتریالیسم دیالکتیک» از لحاظ اصول و مبانی اولیه در وضعی قرار گرفته که اگر به انکار مبده «عدم تناقض» نپردازد، درین بست عجیبی قرار میگیرد که راه فرار از آنرا ندارد.

برای روشن شدن مطلب لازم است نخست اصول و مبادی بنیادی این مکتب را بر شمریم و سپس بیچارگی

و سرگردانی آنرا هنگام قرار گرفتن در این بن بست شگفت آور مشاهده کنیم:

\* \* \*

۱- اصل اصالت ماده: ماتریالیسم:

اولین میناوشالوده «ماتریالیسم دیالک تیک» عبارت است از اصل اصالت ماده و نفی ماوراء طبیعت بدین مفهوم که این فلسفه «ماده» را میپذیرد و آنچه محکوم قوانین مادی است و هرچه که با معیارهای «ماده» قابل سنجش و اندازه گیری نباشد شدیداً مورد نفی و رد قرار میدهد و ماوراء طبیعت را چون با مقیاسهای مادی سنجیده نمی شود و اساساً قابل سنجش نیست، انکار مینماید.

۲- اصل تجزم: دکما تیسیم:

دومین اصل از اصول اولیه «ماتریالیسم - دیالک تیک» اصل تجزم و قطعیت است. بدین معنا که دیالک تیسینها برای اینکه از اصطلاح دلائل و براهین خود در زمینه نفی مسائل غیر مادی و بطور کلی انکار ماوراء طبیعت نتیجه قطعی و یقینی بگیرند، و رنگ ابدی به مکتب خود بدهند در مورد این اصل بخصوص از روش فلسفه حسی که از اظهار جزم و یقین مطلق خود داری میکند، دوری گزیده و همانند طرفداران فلسفه نظری، جزم و یقین را شعار خود قرار داده است!!

۳- اصل اصالت حس: امپیریسم:

اصل سوم از مبانی و اصول اولیه «ماتریالیسم دیالک تیک» عبارت است از اصل اصالت حس و تجربه.

این مکتب بر اساس ویژگیها و خصائص صد درصد

راستین بشری از بدو جهان هستی بوده و هست، نفی میکنند!

توضیح اینکه: ما تریالیسم دیالکتیک اگر بخواید قیافه متافیزیسم بخود گرفته و از روش و سیستم مکتب فلسفه تعقلی پیروی نکنده تنها با بنیاد ایدئولوژی خویش در زمینه روح و سایر مسائل مربوط به ماوراء طبیعت مناقات دارد، بلکه در این صورت امپیریسم و اصالت حس و تجربه را که سومین اصل از اصول پذیرفته شده بود، ناچار باید از دست بدهد و نتیجتاً نخواهد توانست براهین نظری و فلسفی متافیزیسینها و فلاسفه الهی را به بهانه اینکه: «در علوم تجربی نشانی از این گفته ها نیست»!! منکر شود.

و اگر همانند فلاسفه امپیریست و تجربی به مسائل علوم حسی اعتماد کند و چون قاطبه دانشمندان مزبور ارزش احتمالی و ظنی برای علوم تجربی قائل شود، بناچار باید گما تیسیم و اصل قطعیت و تجزیم دارها سازد و در نتیجه نخواهد توانست بطور قطع و یقین در عقاید فلسفی خود اظهار نظر کند و مثلاً بگرنمی- تواند اینطور با جزم و یقین فتوی صادر کند که وجود مساویست با ماده!

و اگر بخواید با ژست متافیزیسینها برای مسائل و تئوریهای علوم تجربی (همانند بدیهیات عقلیه که از نظر فلاسفه عقلی دارای ارزش یقینی غیر قابل تخلف هستند) نیز ارزش جزئی و قطعی قائل شود، با اینهمه تجدیدنظرها، تغییرها و کشف خلافها که بگونه ای بسیار فراوان در علوم حسی رخ داده و می دهد، چه کند؟! \*

مادی خویش، منطق تعقلی را که فلاسفه عقلی بدان اعتماد میکنند منکر است، چون بنا بر عقاید ویژه خود در زمینه روح و کیفیت پیدایش علوم و ادراکات، بدیهیات اولیه عقلانی را که فلاسفه مزبور برای آنها ارزش یقینی و لایتغیر قائلند و میگویند تنها مسائلی را میتوان یقینی خواند که متکی به بدیهیات اولیه عقلانی باشد، نمی تواند پذیرد، بلکه تنها منطق قابل اعتماد را، منطق حسی و تجربی میداند. ما تریالیسم دیالکتیک در مورد این اصل بر خلاف اصل دوم از سیستم فلسفه حسی پیروی میکند، با این تفاوت که طرفداران منطق تجربی این مقدار انصاف دارند که مسائل مربوط به ماوراء طبیعت را از حوزه و قلمرو تحقیقات خود خارج بدانند اما دیالکتیسیستها از دو بعد مثبت و منفی به حس اعتماد کرده و میگویند هر چه محسوس است حقیقت دارد و راست است و آنچه که محسوس نیست واقعیت ندارد و دروغ میباشد! و بر همین مبنا و طرز تفکر است که معیار و مقیاس کلی برای نفی و اثبات هر چیزی را تنها علوم طبیعی جدید میدانند که متکی به حس و تجربه است؟! اکنون بخوبی میتوانیم بنگریم که چگونه طرفداران ما تریالیسم دیالکتیک با قبول این سه اصل با هم گرفتار حیرت و سرگردانی شده و در برابر بن بست عجیب و گیج کننده ای قرار گرفته اند، آنطور که برای فرادورهائی از آن ناچار دست به انکار یکی از اصیل ترین و بدیهی ترین بنیادهای اولیه اندیشه انسانی زده و اصل اصیل و زیر بنائی «امتناع تناقض» را که پایه و اساس همه معارف و دانستنیها و بایستگیهای

اینست آن حیرت و بن بست دردناکی که **دیالک** -  
 تیسینهای مار کسیم بدان دچار شده اند و برای  
 رهایی و نجات از چنین بن بست بی بود که این راه را  
 انتخاب کردند که برای مسائل تجربی و فرضیه های  
 علوم طبیعی ارزش یقینی قائل شوند و آنوقت تجدید  
 نظر ها و کشف خطاها را با توسل به «تغییر حقیقت و تکامل  
 فکر» و «امکان اجتماع نقیضین» توجیه نمایند. و چنین  
 بیاندیشند که اثبات «زوجیت» برای عدد ۱۰ و در عین حال  
 نفی «زوجیت» از آن با هم منافاتی ندارد و ممکن است  
 حقیقت و خطا، صحیح و غلط، صدق و کذب در یکجا جمع  
 شوند و بالاخره چنین بگویند که هم قانون علمی قرن گذشتا  
 صحیح و حقیقت بود و هم قانون علمی امروز، هم در قرن  
 گذشته که اتم را بسط میدانستند درست بود هم امروز  
 که اتم را مرکب و قابل تجزیه میدانند، صحیح است؟!  
 هر دو یک واقعیتند که تغییر کرده و تکامل یافته است؟!  
 بقول یکی از صاحب نظران و مفکران معاصر: «این  
 گفته ها آنقدر بی ارزش و بی اعتبار است که قابل توجه  
 کردن نیست.

راستی شرم آور است که پس از هزار سال رنج و  
 زحمت که بشر در راه علم و فلسفه کشیده، یکدسته پیدا-  
 شوند و بنام علم و فلسفه اینطور رطب و یابس بهم  
 بیافند و افکار و خیالات پوچ و بی پایه خود را بعنوان  
 عالیترین افکار فلسفی معرفی کنند...»

در هر حال اشکال و بن بست مذکور برای  
 «ماتریالیسم دیالک تیک» از آنجا پیش آمده  
 است که طریق و مشی معینی ندارد.  
 در یکجا اظهار میدارد تنها بمقتضای حس و تجربه  
 باید اعتماد کرد و بدین ترتیب امپیریست میشود و

از سیستمهای فلسفه حسی پیروی میکند. در جای دیگر  
 از چارچوب «فلسفه امپیریسم» خارج شده و در  
 شکل و قیافه «متافیزیسم» پیرامون مسائل ماوراء  
 طبیعت که اساساً از قلمرو حس خارج است و صرفاً  
 جنبه تعقلی و نظری دارد، به نفی و اثبات میپردازد!!  
 در جای دیگر که میخواهد از بحثها و براین باصطلاح  
 فلسفی خود نتیجه قطعی و جزمی بگیرد به «دگما تیسیم»  
 روی آورده و شمار خود را «اصل تجزیم و قطعیست»  
 قرار میدهد و آنجا که میخواهد ارزش ادراکات و  
 معلومات را مشخص سازد پای «حقیقت نسبی» را  
 بمیان بکشد و یکباره «سوفیسم» و شکاک میگرداند!!  
 در نتیجه همین تلون و تذبذب فلسفی است که  
 بهنگام توجیه تجدید نظر ها، تغییرها و کشف خطاها  
 در زمینه مسائل علوم طبیعی گرفتار بن بست و حیرت شده  
 و ناچار دست بدامن امکان اجتماع حقیقت و خطا زده  
 و یکدفعه از قالب «دگما تیسیم» و قطعیست بیرون آمده  
 جامه کهنه و دریده «سوفیسم» بخود میپوشد!!  
 نکته قابل توجه در خاتمه این بحث اینکه:

ماتریالیسم پیش از آنکه بدست مارکس و انگلس  
 یفتد و رنگ دیالکتیکی بخود بگیرد، طریق و مشی  
 معینی داشت و بالاخره هر چه بود شکاک و سوفسطائی  
 نبود و این منطق دیالک تیک است که این  
 «فلاکت» را برای ماتریالیسم «بیچاره» به ارمغان  
 آورده است! \*

در شماره آینده دلایل و شواهد و  
 مثالهایی را که مارکسیستها برای مدعای  
 خود آورده اند مورد بحث و گفتگو قرار  
 خواهیم داد.